

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فائق رستاقی
۲۹ سپتمبر ۲۰۲۱

دولت طالبانی، مخالفت با آن، اشکال و مواضع مخالفت

(۲)

ب - ماهیت طبقاتی طالبان و دگر دیسی قسمی در آن:

چه در گذشته و یا حال، در تحریک ایدئولوژیک - سیاسی طالبان و دولت آن در دو نوبت، سلسله مراتب (هیرارشی) طبقاتی و قدرت، به شدت و با مرز تمایزات آشکار اجتماعی حاکم بوده است. از زمان ایجادش به بعد، در روشنائی تفکر و عملکرد قرون وسطائی، طالبان به عنوان یک نیروی بنیادگرا و محافظه کار اسلامی با قرائت سفت و سخت و سنگ شده ویژه این گروه از شریعت متغیر اسلامی در امتداد قرون، در نقش پاسدار ارزش های اجتماعی و فرهنگی فرتوت و میرنده فنودالی در برابر مدرنیته، تحول طلبی و ارزش های پیشرو و بالنده اجتماعی - فرهنگی و در نقش ابزار منفعل امپریالیستی برای سرکوب روند های پیشرو و مستقل فکری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، با حمایت و در پیوند تاریخی - سرشتی با امپریالیسم استعمارگر و ارتجاع حاکم جهان اسلام زده، پا به میدان گذاشته است.

طالبان از لحاظ طبقاتی در خلأ و فی نفسه ایجاد نشده است. از روز نخست تا امروز هم از نگاه الزامات جنگ نیابتی بیگانگان حامی و آفریدگار طالب به حیث پروژه نواستعماری و نیز از موضع اجتماعی درونی، مأموریتی به دوش این گروه محول شده است. از منظر رسالت طبقاتی، طالبان به مثابه یک نیروی سیاسی محافظه کار، در نقش نماینده و پاسدار منافع طبقاتی و قدرت اقتصادی، سیاسی و سلطه فرهنگی نیرو های اجتماعی فرتوت و میرنده فنودالی با ابزار خشن و تمامیتخواه ایدئولوژیکش در خدمت این منافع و مواضع، مطرح بوده است، موضوعی که با گذشت زمان به گونه قسمی متحول شده و یا در پروسه دگر دیسی قرار گرفته است.

جهان کنونی در دائره مرادوات و مناسبات شدیداً تأثیرگذار و تأثیرپذیر ناشی از ارتباط، رقابت، سلطه و حرکت جهانی سرمایه مالی، تولید و تجارت جهانی و سیاست ها و رویکرد های الزامی این جهاننازی اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک خداوندان سرمایه و بازو های نظامی - استخباراتی آن قرار دارد. در متن این جهاننازی همه جانبه، تلاش بر این است تا هر سدی را بشکنند و هر مانع گستاخی (اعم از میرنده و یا بالنده) را از سر راه حرکت جهانی سرمایه مالی و کالا و تاراج منابع و استثمار نیروی کار کشوری و جهانی، بردارند و هر نوع جان سختی نهاد های اقتصادی، ارزش ها و اصالت های پسندیده و مترقی فرهنگی و اجتماعی بومی را یا نابود سازند و یا راه استحاله را به رویش به

گونه ای باز گذارند که در برخورد با این تهاجم نیرومند فرهنگی - اجتماعی، ویژگی و اصالت خود را باخته و طبق نیاز و منافع یورشگران و تاراجگران و به نفع سودآفرینی سرمایه مالی جهانی شده، دگرگونه و بی اثر شود.

در یک چنین دنیائی با چنان مراودات و مناسبات متقابل و نورافکن بر زوایای تاریک و هکذا مدیریت اقتصاد و سرمایه و امور نظامی - اطلاعاتی با سرعت برق و باد؛ حصار کشیدن به دور خود در درون مرز های ملی یک کشور به شکل متمرکز و یا به گونه غیرمتمرکز ملوک الطوائفی، پرداختن به رفع نیازمندی های مادی و معنوی شهروندان و اتباع در آن قلمرو و زیستن در تاریکخانه قرون وسطائی توسط یک نیروی مدافع و دچار حسرت ارزش های تاریخی منسوخ و فاقد اصالت و پایگاه مردمی و بدون برخورداری از حمایت و منبع لایزال خلاقیت توده ئی؛ اگر توأم با حمایت مقطعی، نیاز و مصلحت سیاست ها و منافع استعماری قدرت های امپریالیستی نباشد، دیگر از جمله محالات بوده و خواب و خیالی بیش نیست. تاریخ، یک چنین گرایش و سیر قهقرائی، تلاش مذبوحانه و ارتجاعی حامیان جهالت و پاسداران ارزش های باطل فئودالی را در قرن بیست و یکم حین اوجگیری خیره کننده و مداوم دستاورد های شگرف علمی - تکنولوژیک، شاید برای آخرین بار در برابر دیدگان بشریت، به آزمون می گذارد.

شایان یادآوری است که برای نیرو های پیشرو و مستقل اجتماعی - سیاسی، بخشی از این نوع مراودات، لازمه همزیستی متقابل در جهان کنونی است که دهکده اش خوانند و بخشی هم ناشی از همبستگی متقابل تاریخی با نیرو های همسو است و نباید از چنین مراوداتی، وابستگی را استنباط کرد. اما بی درنگ باید افزود که در مورد نیروهای ارتجاعی مدافع ارزش های کهن مثل طالبان یا همتایان جهادی اسلام گرای شان در افغانستان و سائر نقاط جهان و دمساز با استعمار و امپریالیسم، در مورد قضیه وابستگی و تسلیم طلبی این نیرو ها به امپریالیسم متجاوز و طامع بیرونی، عکس این حالت صادق بوده و مزدوری و وابستگی چنین نیرو های پاسدار ارزش های منسوخ و مانع رویش و بالندگی و عامل سرکوب و در جا زدگی، ناشی از پیوند سرشتی - تاریخی میان ارتجاع و امپریالیسم در مقیاس گیتی است.

در گذشته ها در دوران استعمار کهن، حفظ و تقویت نیرو ها و ارزش های فئودالی به مثابه پایه اجتماعی بومی استعمارگر متجاوز بیرونی و به کارگیری ابزار ایدئولوژیک - فرهنگی (دین و مذهب و نهاد های فرتوت دینی و سنتی) و سیطره اقتصادی و سیاسی آن در خدمت مطامع استعماری و علیه نیرو ها و اندیشه های پیشرو و ضد استعماری مطرح بوده است.

اما عروج سرمایه داری ماقبل انحصار به سرمایه داری انحصاری (امپریالیسم) و عمده شدن صدور سرمایه به جای صدور کالا و مطرح شدن نیروی کار مستعمرات در امر تولید و در پیامد آن، از آوان "بیداری آسیا" و اوج گیری نهضت های ضد استعماری در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین، جنگ جهانی اول و دوم و به ویژه از زمان پیروزی انقلاب کبیر اکتوبر روسیه و تشکیل دولت شورا های کارگران و دهقانان در آن سرزمین و فرو ریختن سیستم مستعمراتی امپریالیسم به بعد، استعمار کهن جایش را به استعمار نو داد.

در دوره استعمار نو، فئودالیسم دیگر یگانه پایگاه امپریالیسم استعمارگر در کشور های تحت سلطه، که سرمایه صادر و در بخش هائی کالا تولید می کند، نبوده است. مکانیسم صدور سرمایه مالی، نیاز های مدیریت گردش سرمایه و تولید و تجارت در جهان تحت سلطه "پیرامونی" همراه با حمایت سیاسی و نظامی امپریالیسم، طبقه انگل بومی را در نقش و جایگاه طبقاتی دلال (به زبان اسپانیائی کمپرادور یا فروشنده) امپریالیسم برای مدیریت سرمایه کمپرادوری ایجاد کرد. لذا، از این زمان به بعد دو طبقه ارتجاعی و طفیلی بومی در نقش پایگاه اجتماعی امپریالیسم در کشور های تحت سلطه عرض وجود کرد: یکی همان فئودالیسم متحول شده یا نیمه فئودالیسم و دیگری بورژوازی دلال یا کمپرادور. با گذشت

زمان، بنا بر الزامات سود آوری سرمایه و تحکیم سلطه و نفوذ غیر مستقیم امپریالیسم، هر دوی این نیرو در پناه حمایت اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیسم، تحت رهبری دومی و با متحول شدن اولی، "بورژوازی بوروکراتیک" و یا به بیان ماثوئسه دون "کاپیتالیسم بوروکراتیک" را ساخته و در عین مدیریت گردش سرمایه دلالتی که عمدتاً سرمایه امپریالیستی است، قدرت سیاسی و اقتصادی را به هم آمیخته و نظام بوروکراتیک وابسته اقتصادی، سیاسی و اجتماعی با مشخصات استبدادی و ضد دموکراتیک را (در برخی موارد با آرایش و پیرایش ظاهر فریب "دموکراتیک" مثل انتخابات رسوای نظام پوشالی نگون بخت غنی مزدور طی ۲۰ سال اخیر اشغال افغانستان توسط امپریالیست های اشغالگر امریکا - ناتو) در کشور های تحت سلطه ای مثل افغانستان امروزی و دیروزی برپا می کنند که خون زحمتکشان مولد را مکیده و از حاصل خون و عرق آن زحمتکشان شاغل و با چند صد درصد درجه استثمار، ارزش اضافی به میزان بالا می آفرینند.

طالبان در نقش پروژه نواستعماری و ابزار جنگ نیابتی قدرت های بزرگ و کوچک آزمند و توسعه جوی بیرونی، با چنین پیوند سرشتی و تاریخی با آفریدگاران امپریالیست و مرتجع بیرونی شان، در امتداد یورش همه جانبه امپریالیست های غربی در پیامد ختم جنگ سرد برای پاسداری از پروژه های اقتصادی و در کل، از منافع این حامیان و صیانت از دستاورد های هجوم اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک غرب و زمینه سازی تحرکات شان؛ با بینش و قرائت دگماتیک، غیرواقعی، غیرعملی و تمامینخواه، ایجاد شدند. از نگاه تاریخی دید و رسالت آفریدگاران طالب، دید و رسالت ستراتیژیک یعنی احیای همه جانبه فئودالیسم و دمیدن رمق در کالبد بی رمق آن نبود.

از دید تاریخی، امپریالیسم به عنوان پدیده انگل و در جا زده، برای تولید ارزش اضافی و انباشت مداوم سرمایه مالی، متکی بر منابع و نیروی کار مستعمرات و سائر کشور های تحت سلطه است. این مسأله مزید بر جنبه سودآوری آن، از جنبه های دیگر نیز برای امپریالیسم در مقایسه با تولید داخلی مفید تر و با صرفه تر است:

الف - نیروی کار ارزان و فقدان قوانین و تشکل های مدافع کار و کارگر؛

ب - دستیابی محلی و با صرفه به منابع مواد خام و انرژی؛

ج - مجاز بودن از نظر قوانین و لواایح و پایبندی محلی به این قوانین در استفاده از منابع انرژی دود زا و زهری فوسیلی مثل زغال سنگ؛

د - و سرانجام دید و راه حل تنگ نظرانه، محلی گرا و غیرمسئولانه در قبال تخریب و آلودگی محیط زیست.

بناء، امپریالیسم در نقش صاحبان سرمایه مالی و در هیأت اولیگارش مالی پیوسته در اقصی نقاط دنیا منافع دائمی دارد و این منافع دائمی شامل سودآوری سرمایه در تحت شرایط متغیر نیز می شود. لذا گفته می توانیم که این شرایط متغیر، اقتضای منافع سرمایه مالی و ابزار و روش های پاسداری از آن را در خانه و در برون مرز نیز متحول می سازد. حمایت و تقویت ظلمت آفرین و هول انگیز ترین نیرو هائی مثل مجاهد، القاعده، طالب، داعش، النصر و... و احیای ارزش های اجتماعی و فرهنگی پوسیده فئودالی و روش ها و رویکرد های رعب آور اسلامیت های آدم خوار به ویژه در جهان اسلام زده به مثابه پروژه های نواستعماری و ابزار جنگ نیابتی و رقابتی با چنین رویکردی که از لحظه آغاز جنگ سرد و سپس پایان آن طی چهار دهه شاهدش بوده ایم، همه در کشور ما و در منطقه عمدتاً بر وفق اقتضای متغیر منافع مستمر امپریالیسم تک تاز امریکا و شرکاء اتفاق افتاده است.

با این برداشت و قرائت محافظه کارانه و سخت گیرانه از دین، در عین دفاع از قوانین منسوخ شرعی و نهاد های سرکوبگر دینی مثل سنگسار، دره زدن و اعدام در ملاء عام، قطع دست سارق، حکم قصاص، برپائی محاکم صحرائی و "امر به معروف و نهی از منکر" ضمن دشمنی و تبعیض علیه نیمه بشریت (زنان) و حقوق حق انسانی شان از جمله

حق تحصیل و کار، و به طور رسمی نگه داشتن زنان و دختران کشور ما در حالت بی حقوقی و فرودستی کامل در حصار خانه و زندان حجاب، به مثابه یک نیروی سرکوبگر و بازدارنده تحول و تکامل اجتماعی و بابت پاسداری از ارزش های پوسیده تاریخی و بردن جامعه در کوتاه مدت تا تاریکخانه قرون وسطی و منافع آزمندانه استعماری، ایجاد شده و مأموریت یافتند.

در روشنائی توضیحات فوق می توان نتیجه گرفت که آنچه نیرو های مرتجع و مزدور و ساخته و پرداخته شده توسط امپریالیسم را در کشور های تحت سلطه متحول ساخته و دچار استحاله می سازد، الزامات ایجاد و حمایت چنین گروه هایی از بیرون است، نه نتیجه درون جوشی و تحول مثبت خود این قماش گروه ها. در پرتو این اصل، طالبان به مثابه یک نیروی سراپا ارتجاعی و مزدور از زمان ایجادش در سال ۱۹۹۴م در ورای سرحد تا زمان حکمرانی دوره نخست، سرنگونی و جنگ قدرت شان با اربابان استعمارگر غربی در نقش ظاهری یک نیروی "ضد اشغال" تا زمان حل شدن تضاد شان با امپریالیسم و عمده شدن جهت "وحدت" شان به جای جهت "مبارزه" و برگشت مجدد این گروه بی وطن به قدرت؛ در پیوند سرشتی با امپریالیسم و ارتجاع و متأثر از تحرکات رقابتی بیرونی در عرصه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، دیپلماتیک، نظامی و اطلاعاتی و در سطح کشور بنا بر ضرورت سرمایه ها و فعالیت های مافیائی و تاراجگری در بخش های تولید و تجارت مواد مخدر، اخاذی، تاراج عواید برخی بنادر و دریافت سهم از تاراج معادن سنگ های قیمتی، فروش و قاچاق آثار باستانی موزیم ملی و اخاذی از فعالیت ها در مسیر های ترانسپورتی همراه با عواید اعلام ناشده بیرونی به طور عمده از منابع عربی، چینی، روسی، ایرانی و غیره که همه منجر به انباشت سرمایه جرمی مافیائی و دلالتی شده، به طور قسمی استحاله شده است.

الزام حرکت سرمایه ترکیبی مافیائی و دلالتی انباشته شده در عین این که یک سری تحرکات و تشبثات اقتصادی، سیاسی و نظامی توسط طالبان را الزامی ساخت، این گروه و بخش های فوقانی آن شامل سران، منتفذان و زورمندان این گروه را دچار استحاله طبقاتی، سیاسی و ایدئولوژیک ساخته است. این دگرپرسی و جنبه های مکتسبه آن، با عروج طالبان به سکوی قدرت سیاسی و تصادم بخش محافظه کار این گروه با بخش تعامل پسند آن و با تحولات مورد نیاز سرمایه دلالتی و دول امپریالیست و مرتجع بیرونی و سازمان های اقتصادی ملی و فراملی صاحب سرمایه مالی و ناظر بر گردش جهانی آن، به زودی آشکاره و متبارز خواهد شد.

این جنبه های تازه، طالبان را به مثابه یک نیروی ارتجاعی و پوشالی مزدور و ساخته شده در برونمرز، به طور قسمی و بخش های بالائی آن را بر بنیاد الزامات سرمایه و یورش صاحبان سرمایه به سوی شرق برای نقش آفرینی در عرصه های اقتصادی، سیاسی و نظامی، در پروسه و بر پایه تحولات پیش گفته، از یک نیروی ارتجاعی و محافظه کار اسلامی مدافع ارزش های تاریخی فنودالیسم متحول ساخته و در پروسه استحاله به یک نیروی با خصلت طبقاتی فنودال - کمپرادوری، در سنگر دفاع و حراست از منافع طبقاتی این دو طبقه ضد انقلابی و همسرشت با استعمار و منافع سرمایه مالی امپریالیستی، قرار داده است.

ناگفته نماند که جریان استحاله طالبان از یک نیروی محافظه کار عمده با پشت جبهه ارتجاعی و امپریالیستی قوی، بر زمینه سلطه تقریباً بی رقیب و رسوخ ایدئولوژی اسلامی در میان توده های میلیونی تخدیر شده رنج و کار کشور ما و بهره برداری ایدئولوژیک و اجتماعی امپریالیسم و ارتجاع از نیرو و ابزار دین و مذهب؛ از همان زمان قدرت گیری بار اول این گروه در سپتمبر ۱۹۹۶م آغاز شد. این روند طولانی دگرپرسی پر از فراز و فرود طالبان، بر وفق اولویت های منطقه ئی و نیاز های جهانی امپریالیسم غربی در عرصه های رقابت و کنش اقتصادی، سیاسی، نظامی و

اطلاعاتی، طی بیش از دو دهه و نیم را طی کرده و متأثر از کنش متقابل و نفوذ و سرمایه گذاری همزمان دول امپریالیستی با همپیمانان ارتجاعی شان در دو محور، بوده است.

به رغم گذشت دو دهه از تشکل و تحول ایدئولوژیک - طبقاتی طالبان، این جریان استحاله هنوز هم به پایانش نرسیده و با عروج این گروه به سریر امارت به کمک و برنامه ریزی قبلی امپریالیستی - ارتجاعی، تازه کشاکش بر سر رهبری امور در میان جناح محافظه کار غلجائی (حقانی) نزدیک و متمایل به مواضع و منافع ارتجاعی و آزمندانۀ حکام پاکستان و جناح تعامل پند و متمایل به غرب درانی؛ میان بخش فئودالی و کمپرادوری و ارزش ها، قوانین و الزامات این دو بخش در حال وحدت و مبارزه و در ستیز برای کسب رهبری امور دولت و کوبیدن مهر خود بر جبین کلیه امور اصلی و فرعی زیربنائی و روبنائی، با همه تبعاتش برای این گروه، آغاز شده است.

در نتیجۀ این استحاله و محصلۀ کارکرد روند های متضاد میان گروهی فوق الذکر، طالبان هنوز هم یک گروه در حال تشکل است. غصب قدرت سیاسی به کمک بیگانگان مغرض و متجاوز بیرونی، این گروه را لااقل در کوتاه مدت، با حمایت بیرونی ها در رأس امور قرار داد. این قدرت سیاسی، بخش کمپرادور تعامل پسند گروه طالبان را مدد خواهد رساند تا با جذب و همنو ساختن بخش های کمپرادوری به جا مانده در میان آوار نظام فرو پاشیده مستعمراتی قبلی طی ۲۰ سال اخیر در عرصه های مخابرات، رسانه ها، مواصلات، ساختمانی، توریذ کالا و بانکداری و امور مالی، به سوی خود و ایجاد تعدیلات و تعاملات متقابل لازمه و آوردن اصلاحات، هماهنگی و همسوئی لازم با ایجابات دول امپریالیستی و سازمان های مالی و قانون گذار آن برای دریافت قرضه و جلب سرمایه گذاری تاراجگرانه در بخش های موجوده و بخش معادن کشور و در نتیجه وابستگی عمیق همه جانبه نظام نیمه مستعمراتی و کلیه امور لشکری و کشوری کشور ما به امپریالیسم؛ خود را تا مقام رهبری نظام ارتجاعی و وابسته، بالا کشد.

این چشم انداز نچندان روشن برای جناح کمپرادور طالبان در حالی مطرح است که به گواهی بیش از یک ماه تکتازی و تشدد توأم با بی عرضگی جناح محافظه کار طالبان در عرصۀ رهبری دولتی، این جناح متشدد متمایل به مراکز و منافع به غایت ارتجاعی، و خودداری معنی دار دول و سازمان های جهانی از به رسمیت شناختن و صحه گذاشتن بر نگرش و اقدامات فاشیستی و تبعیض آمیز این گروه با "غیر خودی ها" اعم از غیر خودی های ایدئولوژیک (دگراندیشان)، زنان، اهالی حریم های فرهنگ، دانش و رسانه ها؛ غیر خودی های قومی، سیاسی و اجتماعی در حصار افغانستان در حال تجرید و انزوا، آیندۀ تاریک کوتاهی را برای این جناح متشدد و مرتجع با جهان بینی و قرائت دینی هول انگیز و تمامیتخواه اسلامی، رقم می زند.

ادامه دارد